

عفت



آرزو حنیفه آهق

www.ketab.ir



عفت

آرزو حنیفه آهق

ویراستار: مرتضی سلمانی

صفحه‌آرایی: کارگاه نشر نظامی

طرح جلد: کارگاه نشر نظامی

مشخصات ظاهری: ۷۳ رقیعی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۰۴-۲۹-۴

ناشر: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: تحریر نظامی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰

نقل و چاپ نوشته‌ها یا هرگونه برداشت به هر شکل،

منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

نشانی: تبریز، اول خیابان طالقانی، ساختمان نورافزا، طبقه ۱

تلفن: ۰۴۱۳۵۵۴۰۰۵۲-۰۹۱۴۸۶۰۶۹۶۶

آدرس سایت: Nezamibook.ir

آدرس الکترونیکی: Nezami.Pub@gmail.com



عفت

آرزو حنیفه آهق

سرشناسه: حنیفه آهق، آرزو، ۱۳۶۹-

عنوان و نام پدیدآور: عفت / آرزو حنیفه آهق؛ ویراستار مرتضی سلمانی.

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.

شابک: ۴-۲۹-۷۸۰۴-۶۲۲-۹۷۸، قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

Persian fiction -- 20th century: موضوع

رده بندی کنگره: PIR۸۳۴۱

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۱۶۰۵۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

مقدمه

پانیز سال قبل که در یکی از شهرهای ترکیه زندگی می کردم، در مکانی با چند نفر از دوستان دور هم جمع شده بودیم. پیرمردی از آشنایان یکی از دوستانم که همه او را با نام پاشا می شناختند نیز، در جمع ما حضور داشت. قرار بر این شد که پاشا داستانی واقعی از زندگی دو نفر بنام عفت و مراد را که خود شاهد حوادث زندگی آنها بود، برای مان تعریف کند. ماجرایه خیلی سال پیش برمی گشت. مراد دوست صمیمی پاشا بود. در حین تعریف کردن داستان، جرقه ی نوشتن این داستان در ذهنم زده شد. با تمام میل و صحبت های پاشا، تمام کسانی که در آن جمع حضور داشتند، تحت تاثیر قرار گرفته بودند، به قدری که انگار کسی حرفی برای گفتن نداشت. وقتی از همدیگر جداحافظی کردیم، به طرف خانه حرکت کردم. در میان راه تصمیمم را گرفتم؛ حتما باید داستان زندگی آنها را می نوشتم. داستان دیگری را که شروع کرده بودم، نیمه کاره رها کرده و شروع به نوشتن سرگذشت دختری کردم که با شنیدن اتفاقاتی که برایش افتاده بود، نمیتوانستم جلوی اشکم را بگیرم. در انتهای داستان خودم را در میان احساس غم و شادی، خوبی و بدی، عشق و نفرت و احساس های متضاد دیگری می دیدم. اما در نهایت احساس می کردم که گاهی

زندگی با وجود برخی اتفاقات و بعضی انسانها به تحمل کردنش می‌ارزد. عفت دختری بود در یک خانواده‌ی معمولی، که حادثه‌های تلخ و پی‌درپی، دست به دست هم داده بودند تا سرنوشتی شوم را برایش رقم بزنند. داستان از زبان مردی بنام مراد نقل می‌شود که می‌توانست زندگی عفت را زیر و رو کند، و طعم خوش زندگی را به او بچشانند. اما انگار دست تقدیر همیشه قوی‌تر از اراده‌ی انسانهاست. زندگی مراد هم بعد از اینکه با عفت آشنا می‌شود، پر از فراز و نشیب‌هایی ناخواسته‌ای می‌شود، و در واقع با حضور عفت زندگی‌اش به دو قسمت تقسیم می‌شود. عفت دو خواهر و یک برادر دارد که با پدر و مادرشان زندگی می‌کنند. اما همین نزدیکترین کسان او به مرور زمان تبدیل به بزرگترین دشمنان او می‌شوند؛ تا آنجا که از شدت درد ورنج، بارها آرزوی مرگ می‌کند.

ترجیح دادم سیر روایت داستان به صورت خطی پیش‌نرود. اما اجازه ندادم درگیری مخاطب با زمان و مکان و شخصیت‌های داستان آزار دهنده باشد، و حتی به نوعی، به انتقال احساسات مختلف در طول داستان کمک کند. تا جایی که ممکن بود از دیالوگ‌ها و اتفاقات و احساساتی که دقیقاً اتفاق افتاده بود، استفاده کرده‌ام. این داستان تنها روایتی است از چند سال زندگی دختر نوجوانی که در ابتدای جوانی، زندگی‌اش تمام شده بود و گویی برای زندگی نکردن به دنیا آمده بود.

آرزو حنیفه آهق

بهار هزار و سیصد و نود و نه